

◦ مد اجباری [۱۵:۵۳ ۲۳,۰۶,۲۰] ,◦

??????

#قسمت_۱۲۴

#عقد_اجباری

معین خیره بهم شد و گفت :

_ میخواستم بینم ماما و است ارزش داره یا نه بخاطر
همین همچین کاری انجام دادم که واقعا شرمنده هستم
دوست نداشتم اینطوری بشه

سرم رو به نشونه ی تاسف و اسش تکون دادم ؛

_ واقعا متاسف هستم و استون چون این کارتون بشدت
زشت بود

بعدش خواستم برم که امیرهمایون دستم رو گرفت :

_ و ایستا

با احم بهش خیره شدم

_ دوباره قصد دارید چیکار کنید هان؟

نفس عمیقی کشید:

_ قصد نداریم کار خاصی انجام بدیم اما اتفاقات زیادی افتاده

ابرویی و اسش بالا انداختم:

_ چه اتفاق هایی افتاده؟

_ مامانت قصد داره برگرده!

اولش شوکه شده به جفتشون داشتم نگاه میکردم بعدش پوزخندی کنج لبهام نشست و گفتم:

_ میشه بگید این موضوع چه ارتباطی میتونه به من داشته باشه؟

_ چون بخاطر تو داره میره

_ من باید چیکار کنم؟

_ باهات صحبت کنی تا منصرف بشه

خیره به جفتشون شدم :

_ من دخترش هستم کسی که من رو عین یه تیکه آشغال
از زندگی انداخت بیرون چجوری میتونید همچین چیزی
به زبون بیارید ؟

_ داری اشتباه میکنی

_ هیچ اشتباهی در کار نیست همش درست هست !

??????

° مد اجباری °, [۲۵,۰۶,۲۰ ۱۷:۵۸]

??????

#قسمت_۱۲۵

#عقد_اجباری

_ ما نمیدونیم ماما چرا تو رو برده پرورشگاه چرا باهات
همچین رفتار بدی داشت ، اما میخوایم دلش رو بفهمیم
واسه همین میخوایم بهمون کمک کنی

با چشمهای ریز شده بهشون خیره شدم و پرسیدم ؛

_ چه کمکی باید بکنم ؟

اینبار امیرهمایون جواب داد :

_ باید یه مدت نقش بازی کنی ؟

_ چه نقشی باید بازی کنم ؟

_ اینکه قصد داری زندگی ماها رو نابود کنی ماما

منصرف بشه

_ اما اینطوری بیشتر از من متنفر میشه

_ نه همیشه !

_ اینقدر مطمئن نباش امیرهمایون خودت که داری میبینی

چیشده

_ آره ولی اون اینطوری از رفتن منصرف میشه میخواد تو
رو هم از انتقام منصرف کنه

یه جا نشستم حسابی تو فکر فرو رفتم میدونستم مامان
بیشتر از من متنفر میشه اما دوست داشتم بهشون کمک
کنم واسه همین خیره به جفتشون شدم و گفتم :

_ باشه قبول

معین کنارم نشست و گفت :

_ چرا ناراحت شدی ؟

_ نشدم !

_ اما چشمهات دارن دیه چیز دیگه میگن ، ببین بهارک ما
قصد بدی نداریم فقط ...

وسط حرفش پریدم :

_ نیاز به توضیح نیست

_ اما ...

bartarinroamn

??????

bartarinroman